

مکتی بر مقالات آقایان فاروق اعظم و باری جهانی

امروز صبح باگشودن پورتال افغان-جرمن دو مقاله تحلیلی و جامعه شناسانه در باره مفکوره نابخردانه تجزیه افغانستان، از قلم دو عالم و دو نویسنده عالی شأن قندهاری، یکی عبدالباری جهانی، شاعر نویسنده و صاحب نظر نامدار و دیگری دکتر فاروق اعظم، عالم و نویسنده و صاحب نظر برجسته کشور توجهم را جلب نمودند که با خواندن هریک از آنها لذت فراوان بردم و بر فکر و اندیشه و قلم آن دو صاحب نظر افغان در دل آفرین گفتم.

عبدالباری جهانی، به تحلیل مقاله رابرت بلیکویل که از دیدگاه منافع امریکا نوشته شده، پرداخته است و از چند تن مخالفان نظر او در وزارت خارجه امریکا نام برده و در عین حال، از آنهایی که طرفداران نظریه تقویت والیان و حمایت بیشتر آنان در برابر حکومت مرکزی افغانستان اند، اسم برده و بر این نظر آنها که: در افغانستان از زمان تاسیس تا امروز هیچوقت یک دولت مرکزی قوی وجود نداشته، با منطق پذیرفتنی خط بطلان میکشد و میگویی برخلاف این ادعا از ۱۸۸۰ تا ۱۹۷۸ تا قبل از کودتای ثور، برای مدت یک صدسال در افغانستان همواره حکومت مرکزی قوی وجود داشته است، در تمام بخش های اداری کشور والیان و حکمرانان و حکام و علاقه داران از صلاحیت لازم برخوردار بودند و حتی یک علاقه دار با عزم یک عسکر میتوانست مالیه را جمع آوری کند و ایاتام اهالی یک محل را به مرکز علاقهداری احضار و اوامر حکومت مرکزی را به آنها گوشز نماید و آنها را از دستورات مرکز آگاه و متعهد به اجرای کاری بنماید. بنابراین این ادعا که در افغانستان هیچوقت یک حکومت قوی مرکزی وجود نداشته، از بیخ و بنیاد غلط است و همین طرز تفکر غلط امریکائی ها بود که بعد از سقوط طالبان دوباره قدرت را بدست قوماندانان و جنگ سالاران و قاچاق بران موادمخدر قرارداد که جز غارت و چپاول و تجاوز و دست درازی به مال و ناموس مردم کدام کارنامه دیگری نداشتند و مردم خاطرات نفرت انگیزی از آنها در خاطر داشتند و نتیجه چنین تصامیم عاقبت نه اندیشه، ظهور نا آرامیها و آشوب های نه سال اخیر در کشور است که اکنون نیروهای خارجی و امریکا برای نجات خود از این بدنامی میخواهند با ایجاد تفرقه های قومی کشور را تا به پرتگاه تجزیه و جنگ های داخلی پرت کنند و خود گویا ابرومندانه بدر روند!!

در نوشته آقای جهانی که به پشتو نوشته شده از این دست نکات جالب و خواندنی و به یادماندنی دیگری نیز وجود دارد که فقط با خواندن آن میتوان آنرا درک کرد و به حقانیت بیان و منطق وی اذعان داشت.

اما جناب داکتر فاروق اعظم، در مقاله تحلیلی-سیاسی همه جانبه خویش که بزبان دری روان نوشته شده، به نکات و مسایلی تماس گرفته که اگر سیاستمداران وزارت خارجه امریکا و سایر صاحب نظران خارجی حاضر در صحنه سیاسی افغانستان آنرا بخوانند و خود را با بافت و ترکیب اجتماعی اقوام افغانستان آشنا بسازند، حاجت به مطالعه ده ها کتاب راست و غلط دیگران نیست. داکتر فاروق اعظم که خود فرزند آگاه همین آب و خاک است و از تمام نشیب و فراز های مشکلات و مصایب افغانستان در جریان سه دهه اخیر و بخصوص از بحران نه سال پسین بدرستی آگاه است، و بقول خودش در جستجوی "گمشده افغانستان" (صلح و امنیت) است، در چند سال اخیر رنج سفرهای طولانی را بر خود هموار ساخته و با اکثریت روشنفکران و صاحب نظران افغان در کشورهای اروپائی و امریکائی از نزدیک دیدار و گفت و گو نموده است و در خود افغانستان نیز به اکثر ولایات افغانستان سفر کرده و با بزرگان و مشران و صاحب نظران افغان، برای برون رفت از بحران موجوده به مشورت پرداخته است، میتوان گفت که وی شخصیت آگاه و مطلع از اوضاع سیاسی - نظامی کشور است و در این مقاله خود سنگ تمام گذاشته و در جمله مقالاتی که به تاسی از صدای وطن پرستانه آقای نوری در پورتال افغان - جرمن آنلاين لیبیک گفته شده، میتوان همین مقاله را در شمار بهترینها بحساب آورد.

آقای داکتر فاروق اعظم در این مقاله، ۱۳ دلیل پخته در ارتباط به عدم امکان تجزیه افغانستان ارائه میکند که پنج تای آن به عنوان عوامل عمده جهت غیر قابل تجزیه شدن کشور کفایت میکند. از آنجمله اند:

اول- حب و ظندوستی که در اکثریت قاطع مردم ما موجود است، بجز مثنی ناچیزی از تعلیمیافته گان و عملاء استعمار که منافع خود را همیشه در تشنج، جنگ و مداخلات اجانب مبینند. شمار این دلالتان سیاسی، اجبران بیگانه و خائنین به اقوام خود در فیصدی کل نفوس کشور نمی آید.

دوم- تاریخ و روابط مشترک دیرینه بین طبقات مختلف مردم افغانستان. افغانها برخلاف همسایگان ما بین خود روابط نزدیک مثل ازدواج و تعایش باهمی در مناطق یکدیگر دارند.

سوم- اسلام روح مشترک همه اتباع کشور و رمز محکم وحدت ملی ماست. مقاومت علیه شوری آنرا به ثبوت رساند.

بر هر دولت مردمی در افغانستان لازم است که این روح و این رمز را تقویت بخشد. امروز در قلب شهر کابل اکثریت امامان مسجد [مساجد] که غیرپشتون هستند در خطبه های نماز جمعه بر امریکا علناً بد میگویند و مردم را در مقابل مهاجمین خارجی به نفرت دعوت میکنند. در سفر بنده به مزار شریف، شبرغان، سرپل، تا هرات، علمای تاجک، ازبک و ترکمن مرا مهمان میکردند و در صحبت‌هایشان افغانستان را اشغال میگفتند و با پشتونهای زیر بمباردمان امریکا دلسوزی داشتند. در همسایگی ما، در ایران، شیعه‌ها که طبقه حاکم کشور است [استند] و پنداران سنی خود را مسلمان نمیدانند در حالیکه در افغانستان ما شیعه را مسلمان و با سنی برادر میدانیم. شما هیچ سنی را در ایران در مقام وزیر، سفیر، جنرال، والی و حتی ولسوال نمی‌یابید. در حالیکه در افغانستان در طول تاریخ ما شیعه‌ها درین مقامها داشتیم و حتی امروز معاون رئیس دولت، وزیران، والیان، سفیران و جنرالان ارشد شیعه و از اقوام اقلیت هستند. در تمام تهران یک مسجد سنی نیست در حالیکه وضع در کابل برعکس آنست.

چهارم- موجودیت پشتونها در شمال کشور. **چهل فیصد کل نفوس شمال کشور را پشتونها تشکیل میدهند. گره در مجموع در اقلیت هستند ولی به تنهایی نسبت به هر قوم دیگر زیادترند.** این سبب شده که هیچکس در آنجا تجزیه را عملی نمیداند و جرئت اظهار آنرا نمیکند. حتی بلیک ویل، دیپلمات سابق امریکا در هند، که نظریه تجزیه افغانستان را ارائه کرده وجود پشتونها را در شمال افغانستان مشکل بزرگ در راه عملی کردن این نقشه میداند.

پنجم- در مناطق پشتون نشین اقلیتهای قومی بودوباش دارند. مثلاً، در هرات که یک ولایت پشتون نشین است تاجک و شیعه زیاد وجود دارند که اقتدار، کسب و تجارت آنولایت در دستشان است. در وقت حامد کرزی به ده‌ها هزار هزاره در آن ولایت اسکان شده و بر تعداد شیعه‌ها در آن ولایت افزوده است. در فراه که یک ولایت پشتون نشین است تاجک در مرکز، آناردره و دیگر ولوسوالیهای آنولایت به وفرت بود و باش دارند. در هلمند به هزارها شیعه و هزاره اسکان شده‌اند. در قلب شهر کندهار، شیعه‌ها که از ایران آمده‌اند زندگی میکنند؛ دفاتر و کسب و کار شهر عمدتاً در دست ایشان است. باغهای سرسبز اطراف شهر کندهار اکثر مال ایشان‌اند. در مرکز شهر غزنی تاجک‌ها‌اند. در پکتیا و پکتیکا نیز وضع بهمین منوال است؛ تاجک‌ها در گردیز، زرمات و ارگون بتعداد کافی حضور دارند. در مراکز ولایات لغمان، ننگرهار و کندهار به هزارها فامیل تاجک بودوباش دارند. کابل که ولایت پشتون نشین است در مرکزش هزاره و تاجک در اکثریت‌اند. **این بافت قومی عملاً تجزیه کشور را مشکل ساخته است [ناممکن میسازد].**

و در بند **یازدهم** در مورد خطرات احتمالی از چنین حادثه‌یی میخوانیم: " در صورت تجزیه افغانستان، پاکستان که یک کشور ضعیف البینه است بدون شک تجزیه خواهد شد و ۴۰ میلیون نفوس پشتونش با افغانستان یکجا خواهد شد. همسایه دیگرما، ایران، نسبت به بسیاری کشورهای منطقه از درون خود جرات پذیر است و دشمنان دور و نزدیک شان منتظر فرصت‌اند و کوشش خواهند کرد که کشوری بنام ایران در نقشه باقی نماند. همسایه‌های دیگرما ترکمنستان، ازبکستان و تاجکستان و حتی قرغزستان که هنوز مستقر نشده‌اند سخت معروض خطرند." (رک: ۱۳ نکته درباره حقیقت تجزیه ناپذیری افغانستان)

بدین سان دیده میشود که نویسنده با واقعیت‌نگری نکاتی را برجسته ساخته که باید از سوی تمام صاحب نظران خارجی مورد توجه عمیق قرارگیرد. همچنان به تأیید از بند یازدهم این مقاله باید یادآور شد که برآستی هم این خطر بیش از هر زمان دیگری آن هنگام فراهم خواهد شد که پشتونهای دوطرف خط دیورند با کمیت چهل پنجاه میلیون پشتون، در چارچوب یک کشور تک قومی ظهور نمایند و بعد به حیث یک قوت سخت جنگجو در تحت تاثیر تبلیغات بنیادگرایان اسلامی منطقه و القاعده قرار بگیرند و برای صدور امارت اسلامی نوع طالبانی بسوی شمال و جنوب و غرب و شرق خود بحرکت بیفتند. در آنصورت طبیعتاً امنیت کشورهای آسیای میانه و آسیای جنوبی و جنوب غربی را نیز سخت دچار بی ثباتی خواهد کرد. از این جهت مقاله جناب داکتر فاروق اعظم هم برای موافقان او وهم برای مخالفان او ایجاب دوباره خوانی را میکند تا موافقان از آن الهام بگیرند و در صحبتها و سخنرانیهای بدان توجه داشته باشند.

به امید توفیق بیشتر جناب داکتر فاروق اعظم و باری جهانی در ارائه مقالاتی از این دست.

ختم ۲۰۱۰/۸/۱۴